

باسمه تعالی

- ۲ **مشتق**
- ۲ **دو نکته در ادامه بحث ادله قول اخصی و اعمی**
- ۲ **نکته اول: طرح دو جواب دیگر برای دلیل سوم اعمی ها**
- ۲ **جواب اول: عدم سازش قضیه حقیقه با مبنای اعمی**
- ۲ **اشکال جواب اول: سازگاری قضایای حقیقه و ادعای اعمی ها**
- ۳ **منشا اشکال مرحوم خویی**
- ۳ **جواب دوم: قرینه بر عدم صحت تمسک به آیه به نفع اعمی ها**
- ۳ **اشکال جواب دوم**
- ۴ **نکته دوم: تفصیل در موضوع له مشتقات**
- ۵ **جواب اول: استعمال به لحاظ حال تلبس**
- ۵ **ظهور فعلیت مبدا در زمان انطباق خطاب**
- ۵ **جواب دوم: شاهد بر خلاف**
- ۶ **نکته ای از بحث ثمره نزاع اعمی و اخصی**
- ۶ **تنبیهات**
- ۶ **تنبیه اول: بساطت یا ترکیب مفهوم مشتق**

موضوع: تنبیهات / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

بحث در مورد ادله اخصی ها و اعمی ها تمام شد و ادله آنها مورد نقد و بررسی قرار گرفت. در نهایت استاد به این نتیجه رسیدند که مشتقات برای خصوص ذاتی که متلبس به مبدا است وضع شده است. بعد از این بحث نوبت به تنبیهات میرسد که به بررسی تنبیهات پرداخته میشود.

مشتق**دو نکته در ادامه بحث ادله قول اخصی و اعمی****نکته اول: طرح دو جواب دیگر برای دلیل سوم اعمی ها**

گفته شد که اعمی ها به احتجاج (امام علیه السلام) به آیه مبارکه (لا ینال عهدی الظالمین) تمسک کرده بودند و گفته بودند که این احتجاج در صورتی درست است که مشتقات برای اعم وضع شده باشند. جواب مرحوم آخوند در رد این ادعا بیان شد جواب های دیگری به این ادعا داده شده است که به بررسی آنها میپردازیم.

جواب اول: عدم سازش قضیه حقیقه با مبنای اعمی

مرحوم خویی در محاضرات فرموده است آیه (لا ینال عهدی الظالمین) یک قضیه حقیقه است و خصوصیت قضیه حقیقه این است که موضوع به صورت مفروض اخذ شده باشد یعنی هر وقت موضوع محقق شد فلان حکم مترتب میشود و این گونه نیست که حکم برای موجود خارجی جعل شده باشد و روایت (حلاله مستمر الی یوم القیامه....) نیز همین مطلب را اقتضا میکند بنا بر این مطلب، تطبیق قضیه حقیقه بر فرد منقضی معنا ندارد و این آیه نمیتواند مرادش فردی باشد که تلبس به ظلم نداشته باشد زیرا در قضایای حقیقه، فرض وجود موضوع شده است و معنای آیه این است که اذا فرض وجود ظالم فلا ینال عهدی الظالمین و از طرفی فرض وجود موضوع و معنای (اذا فرض وجود ظالم) مساوی با تلبس به مبدا است و معنا این است که اگر موضوع محقق شد و اگر موضوع متلبس به مبدا شد دیگر لیاقت امامت را ندارد فلذا نمیتواند آیه مبارکه مذکور مستمسک اعمی ها بشود و برای مدعای خودشان از آیه استفاده کنند.

اشکال جواب اول: سازگاری قضایای حقیقه و ادعای اعمی ها

به نظر میآید که این ادعا درست نیست و واقعش این است که ما نمیفهمیم که مرحوم خویی چه مطلبی را میخواهد بفرماید. اینکه فرموده است این آیه قضیه حقیقه است درست است و اینکه فرموده است در قضیه حقیقه موضوع فرض وجود شده است درست است ولی اینکه گفته فرض وجود، مساوی با تلبس به مبدا است درست نیست زیرا اعمی میگوید که وجود ظلم برای این فرد هنوز محقق است. به عبارت دیگر اعمی میتواند به مرحوم خویی جواب دهد که ما که قائل به وضع مشتق برای

۱ المحاضرات فی اصول الفقه، الخوئی السید ابولقاسم، ج ۱، ص ۲۵۸.

اعم هستیم و کسی که یک لحظه ظلم از او صادر شده است در زمان انقضاء نیز حقیقتاً متصف به ظلم است پس قضیه حقیقه بودن منافاتی با زمان انقضاء ندارد.

منشا اشکال مرحوم خوئی

به نظر می‌آید که منشا اشکال مرحوم خوئی خلط بین مبدا و مشتق است یعنی تحقق مبدا به فعلیت خودش است مثلاً علم باید تحقق داشته باشد تا عالم فعلیت داشته باشد و یا فضل در فاضل باید محقق بشود تا فعلی شود اما در مشتقات قضیه اوسع است یعنی اعمی می‌گوید در مشتقات اگر ذاتی تلبس مبدا پیدا کرد و بعد منقضی شد باز هم اتصاف ذات به مبدا فعلی است و هیئت ظالم مثلاً باز هم محقق است.

جواب دوم: قرینه بر عدم صحت تمسک به آیه به نفع اعمی ها

بعضی دیگر جواب از دلیل سوم اعمی ها را این گونه جواب داده اند که مراد آیه این است که کسی قبلاً و سابقاً ظلم کرده است و قرینه ی این ادعا سوال شخص بزرگواری مثل حضرت ابراهیم است زیرا بلا اشکال ایشان درخواست نمیکند که خداوند کسی را امام کند که ظالم به فعل باشد و تلبس به مبدا داشته باشد فلذا مراد از ظالمین شخصی است که قبلاً ظالم بوده است. پس چون قرینه بر خلاف داریم نمیتوان از احتجاج امام وضع برای اعم بودن را نتیجه گرفت.

اشکال جواب دوم

اولاً اعمی می‌گوید ما که می‌گوییم مشتق برای اعم وضع شده است اشکالی ندارد که حضرت ابراهیم از چیزی سوال کند که الان ظلم ندارد و توبه کرده است و زاهد شده است ولی عنوان ظالم را دارد و منافاتی ندارد که حضرت ابراهیم درخواستی کرده باشد که فی الحال متلبس به مبدا نیست ولی عنوان بر او صادق است.

ثانیاً اصلاً اینکه حضرت ابراهیم سوال کرده است از اینکه ذریه من را امام قرار بده سوال از ظالم الان و سابق نیست زیرا عقل می‌فهمید که منصب امامت با ظلم به هیچ وجه سازگاری ندارد و ایشان حتماً سوالش از کسی بوده است که هیچ وقت از عمرش ظالم نبوده است و به وسیله این قرینه ما می‌ایم که سوال حضرت ابراهیم اصلاً ناظر به اشخاصی نیست که یک بار متصف به ظلم شده اند بلکه سوال از کسی است که اصلاً متصف به ظلم نشده است که این چنین اشخاصی از ذریه من را امام قرار بده. مثلاً اگر کسی گفت به طلبه های خراسان عنایتی داشته باش و بعد جواب داده شد به اینکه به طلبه های عادل کمک میکنیم، از این جواب کشف نمیشود که سوال از غیر عادل ها بوده است بلکه می‌گوید عنایت ما ضیق است.

خلاصه: چند جواب از استدلال اعمی ها به احتجاج امام داده شد و همه ی آنها در این امر مشترک هستند که مراد از ظالم، ظالم فعلی نیست بلکه مراد از ظالمین متلبس به مبدا فی الحال است. حال مرحوم آخوند به وسیله تفصیل در عناوین اخذ شده در خطابات این مطلب را اثبات کردند و مرحوم خویی به قرینه قضیه حقیقه اثبات کردند که مراد ظالم بالفعل نیست و بعضی دیگر به قرینه سوال حضرت ابراهیم این مطلب را اثبات کردند و در نهایت ما نیز قائل شدیم به اینکه کلام مرحوم آخوند درست است و گفته شد قرینه مرحوم آخوند عظمت منصب امامت است و ما اضافه میکنیم که منظور از ظلم لا اقل قدر متیقن) و لو اینکه هر ظلم آنی مراد نباشد) این است که عبادت صنم نباشد پس چون ظلم شرک اهم است معنا ندارد که پرچم امامت را به دست کسی بدهند که مدتی از عمرش زیر پرچم شرک بوده است. همان طوری که در امام جماعت گفته شده است به کسی که حد خورده باشد پشت سرش نماز خوانده نشود پس در امامت و خلافت که اطاعتش در عداد اطاعت خداوند و رسولش قرار گرفته است، باید خیلی واضح باشد که کسی که برهه ای از عمرش عابد صنم بوده است لیاقت این منصب را نداشته باشد.

نکته دوم: تفصیل در موضوع له مشتقات

بعضی گفته اند: اگر مشتق، مبتداء و محکوم علیه واقع شود در این صورت در اعم از متلبس و منقضی، حقیقت است مانند «الضارب زید» اما اگر مشتق، خبر و محکوم به قرار گیرد مانند «زید ضارب» در خصوص متلبس به مبدا، حقیقت و نسبت به منقضی، مجاز است.

قائلین به تفصیل به دو آیه تمسک نموده اند:

الف: «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا...»!

ب: «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدُ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»^۲

۱ سوره مائده، آیه ۳۶.

۲ سوره نور، آیه ۲.

جواب اول: استعمال به لحاظ حال تلبس

تفصیل مزبور، مردود است زیرا: اوصاف مذکور در «من اتقزی» به ملاحظه حال تلبس، استعمال شده‌اند یعنی «من کان سارقاً و زانیاً و لو فی زمان یجب قطع ایدیها و جلدیها» زیرا غالباً در حال سرقت معنا ندارد که قطع ید باشد و هکذا در آیه زنا.

ظهور فعلیت مبدا در زمان انطباق خطاب

این مطلب مقبول است که ظاهر اولیه هر کلامی این است که حمل در حین جری است اگر گفته شد زید قائم یعنی الان قائم است یا زید کان قائماً یعنی به لحاظ کان و زمان گذشته این جری صورت میگیرد. عنوان در هر زمانی که منطبق شود ظاهرش در این است که در همان زمان فعلیت دارد و ریشه کلام مرحوم آخوند که میگفت حکم دایر مدار موضوع حدوثاً و بقاء است همین ظهور اولی است. مگر اینکه قرینه ای بر خلاف بیاید اگر فرمود پشت سر محدود (کسی که حد خورده است) نماز نخوانید، ما میدانیم که نمیشود کسی که در حال نماز خواندن است محدود باشد پس مراد کسی است که قبلاً محدود بوده است و همچنین معنا ندارد که در حال سرقت قطع ید باشد پس مراد از سارق کسی است که قبلاً سرقت را کرده است چنین حکمی دارد. حال این قرینه بر خلاف ظهور اولی یا عرفیه است مانند این مثالهایی که گفته شود و یا قرینه عقلیه است مانند آیه مبارکه که از لحاظ عقلی منصب امامت چنین معنایی را اقتضا میکند البته مرحوم آخوند دو ادعا دارد ایشان میفرماید این تصرف و خلاف ظاهر یا از قبیل مجاز در مبدا است یعنی مبدا یک معنایی دارد ولی معنایش عوض شده است که البته این احتمال را کم بیان میکنند مانند کلمه مقتول که از لحاظ مبدا به گونه ای است که وقوع قتل بر ذاتی، تا قیامت برای صدق مشتق کفایت میکند و یا جری به لحاظ حال تلبس است و این احتمال را بیشتر ذکر میکنند.

نتیجه: ارتکاز مرحوم آخوند درست است و این تفصیل مذکور صحیح نیست.

جواب دوم: شاهد بر خلاف

شاهد عدم صحت تفصیل این است که اگر گفته شود انت سارق که سارق در حقیقت محکوم به باشد با مواری که سارق محکوم الیه قرار میگیرد فرقی ندارد پس اینکه به اختلاف حالات معنا تغییر کند خیلی بعید است و اگر مبتدا بود یک معنا داشته باشد و اگر خبر بود معنای دیگری داشته باشد.

نکته ای از بحث ثمره نزاع اعمی و اخصی

این نکته در ثمره باید گفته میشد ولی الان تدارک میکنیم و آن عبارت است از اینکه بعضی شجره ثمره^۱ و یا آب مسخن به شمس^۲ را به عنوان ثمره برای بحث مشتق مطرح کرده بودند ولی ما آنها را مطرح نکردیم زیرا این مثالها فرضی است چون در دو مثال فعل وجود دارد و مشتقی در کار نیست تا بحث شود.^۳

تنبیهات

تنبیه اول: بساطت یا ترکیب مفهوم مشتق

جلسه آینده خواهد آمد

^۱ توضیح مقرر: در روایات اسلامی آمده است: جلوس نمودن به منظور قضای حاجت در تحت شجره ثمره کراحت دارد. در اینجا ذات آن درخت خارجی است که دو وصف دارد:

۱. وصف شجریّت، ۲. وصف مثمریّت.

اولی از اوصاف داخلی است، دومی از اوصاف خارجی است. حال اگر وصف مثمریّت از بین برود (مثلا در پاییز و زمستان، شجره هست ولی مثمره نیست) در اینجا جای آن بحث هست که صدق مثمره بودن برای این شجره، الآن حقیقت است یا مجاز و بالتّیجه جلوس تحت آن شجره به منظور تخلی، مکروه است یا نه؟ اما اگر وصف شجریّت از این ذات زوال پیدا کند یعنی درخت را از ریشه بکنند و کناری بیندازند، اینجا با زوال وصف، ذات هم از بین رفته و تبدیل به ذات دیگری شده (مثل چوبی که خاکستر شود) اینجا جای این بحث نیست چون اصل ذات رفته و این ذات که الآن موجود است به نام خشبه ذات دیگری است که قبل از این، بما هو خشب متصف به وصف «شجره مثمره بودن» نبوده تا اینکه بحث کنیم الآن که زایل شده است. آیا صدق حقیقت است یا نه؟

^۲ توضیح مقرر: در روایات وارد شده است که:

وضو گرفتن یا غسل کردن با آبی که مسخن بالشمس است (یعنی در اثر تابش آفتاب گرم شده است) مکروه است، حال آبی داریم که یک ساعت قبل مسخن بالشمس بوده ولی الآن تسخین زایل شده است و دوباره سرد شده و به حال اول و حال طبیعی برگشته است. اینجا کسانی که قول اشاعره را انتخاب می کنند، باید فتوا دهند که هنوز هم کراحت به جای خود باقی است و زایل نشده چون مشتق، حقیقت در اعم است و این صدق، مجازی نیست. اما کسانی که قول معتزله را گرفته اند. اینجا حق ندارند فتوا دهند به اینکه الآن هم مکروه است به دلیل اینکه وصف عنوانی المسخن بالشمس بعد الانقضاء حقیقتا بر این آب صدق نمی کند و این آب الآن مسخن به شمس نیست بلکه در گذشته بوده است

^۳ مقرر: البته در کلاس درس بعضی از تلامذه بعضی از روایات را مطرح کردند که کاشف از واقعی بودن مثالهای مطرح شده بود و استاد فرمود باید تامل کنیم.